

دکتر آنتونی جی. توماسینو، یهودیت پیش از عیسی جلسه ۴، تأثیر ایرانیان بر قوم یهود

تونی توماسینو و تد هیلدبرانت ۲۰۲۴ ©

این تونی توماسینو و آموزه‌های او در مورد یهودیت قبل از عیسی است. این جلسه شماره چهار است، تأثیر پارسیان بر قوم یهود.

بنابراین، یکی از موضوعات مهم هنگام صحبت در مورد ایران، نه حتی این پادشاهانی که هیچ کس چیز زیادی در مورد آنها نمی‌داند یا به آنها اهمیت نمی‌دهد، بلکه واقعاً تأثیری است که ایرانیان و فرهنگ آنها بر افرادی مانند یهودیان گذاشته است.

و ما در روزگار خودمان خیلی به فرهنگ ایرانی فکر نمی‌کنیم. ما فرش‌های ایرانی داریم. ما گریه‌های ایرانی داریم.

اما واقعاً ما در مورد این افراد چه می‌دانیم؟ آنها بیشتر اوقات در ذهن ما نیستند. ما محصول فرهنگ غرب هستیم و متأسفانه از آنچه در شرق اتفاق افتاده است، نسبتاً بی‌اطلاع هستیم. اما فرهنگ ایرانی برای توسعه یهودیت و در واقع برای توسعه مسیحیت نیز بسیار مهم است.

خب، بیا ببینیم کمی در مورد فرهنگ ایرانی صحبت کنیم. بله، اینها گریه‌های ایرانی هستند. آه، اما یکی از چیزهایی که یونانیان را در مورد ایرانی‌ها شگفت‌زده کرد این بود که آنها ایرانی‌ها را احتمالاً بهترین می‌دانستند. تنها کلمه‌ای که می‌توانم به آن اشاره کنم التقاطی است.

می‌دانید، آنها مردمی بودند که عناصری را از فرهنگ‌های مختلف گرفتند و آنها را از آن خود کردند. و البته به یاد داشته باشید، این مردم در اصل عشایری بودند که سوار بر اسب به همه جا می‌رفتند و از مناطق کوهستانی پایین می‌آمدند، جایی که واقعاً ساختمان‌های زیادی یا چیزی شبیه به آن نمی‌ساختند. پس آنها کجا، چه می‌کنند تا فرهنگ خود را بسازند و خود را به عنوان یک ملت توسعه دهند؟ خب، آنها از افراد دیگر قرض می‌گیرند.

بنابراین، برای مثال، معماری آنها، عمیقاً تحت تأثیر بابلی‌ها قرار گرفته است. و یکی از چیزهایی که ایرانیان به خاطر آن مشهور هستند، باغ‌هایشان است. آه، در واقع، یکی از کلمات عبری متأخر برای باغ، در واقع از فارسی آمده است.

بنابراین، این افراد تا حدودی به نوعی نمونه بارز باغبانان شدند. اما این ایده را از کجا آوردند؟ اینها کوچ‌نشین بودند، درست است؟ آنها آن را از بابلی‌ها گرفتند. به باغ‌های معلق بابل فکر کنید، درست است؟ خب، ایرانیان این ایده را از بابل، بابلی‌ها، اقتباس کردند و آن را بهتر از آن گرفتند.

بنابراین، و این برای آنها تا حدودی رایج بود که وقتی چیز خوبی را می‌بینند آن را قرض بگیرند و سپس آن را بهبود بخشند. آرامی، استفاده از زبان آرامی. حال، پارسی‌ها به زبان آرامی صحبت نمی‌کردند.

آنها به طور بومی زبان هندوآریایی خودشان، یعنی فارسی، را داشتند که به آن صحبت می‌کردند. اما وقتی امپراتوری بابل را فتح کردند، زبان فارسی، یا بهتر بگوییم، برایشان کمتر از زبان آرامی مفید واقع شد. زبان آرامی در سراسر امپراتوری بابل مورد استفاده قرار می‌گرفت.

، و بنابراین، به جای اصرار بر اینکه همه یاد بگیرند چگونه فارسی صحبت کنند، کاری که بابلی‌ها می‌کردند، کاری که یونانی‌ها می‌کردند، بلکه، کاری که آنها کردند این بود که گفتند، خب، بیایید از آرامی استفاده کنیم. و نکته قابل توجه این است که، خیلی بعدتر، برخی از متونی که از دوران اشکانی و ساسانی به ما رسیده‌اند، به شکلی از آرامی نوشته شده‌اند که ما آن را به عنوان سریانی می‌شناسیم.

و بنابراین، زبان آرامی برای مدتی همچنان زبانی زنده و فعال برای آنها بود. آنها شراب را وارد می‌کردند. آنها کشت نمی‌کردند، نمی‌کردند، شراب بومی ایرانیان نبود.

این شراب بومی مادها نبود. آنها آن را از بابلی‌ها گرفتند، اما به طرز چشمگیری شراب به بخش مهمی از فرهنگ آنها تبدیل شد. حالا، یک بار دیگر، باید این را با کمی تردید بپذیرید زیرا این از هرودوت می‌آید، که داستان‌های او را دوست داشت.

اما طبق گفته هرودوت، ایرانیان، افراد مهم ایرانی هرگز تصمیمی نمی‌گرفتند تا زمانی که از شراب کاملاً مست می‌شدند. و بنابراین، و آنها، آنها می‌گفتند که معتقد بودند که به نوعی تحت تأثیر روح قرار می‌گیرند. حال هیچ چیزی در دین زرتشتی وجود ندارد که ارتباطی با شراب داشته باشد.

این به نظر من بیشتر شبیه یک چیز یونانی است، اما به هر حال، در جاهای دیگر هم آزمایش شده است که پارسی‌ها شراب زیادی می‌نوشیدند. ما رسیده‌ها را داریم. بنابراین، می‌دانیم که آنها شراب زیادی مصرف می‌کردند، اما ظاهراً این چیزی بود که از بابلی‌ها یاد گرفته بودند.

اما، بله، هرودوت گفته هر وقت می‌خواستند تصمیم مهمی در مورد کشور بگیرند، مست می‌کردند، که خب، می‌تواند بعضی چیزها را توضیح دهد، اما بعد، گفت که وقتی کمی هوشیار شدند، سعی می‌کردند در مورد آن تجدید نظر کنند. اما به هر حال، بله، این فرهنگ از همه این عناصر مختلف وام می‌گرفت. دین

حالا، قبل از زمان داریوش، شاید حتی قبل از زمان کوروش، ما نمی‌دانیم. دین پارسی یک نوع دین بسیار شرک‌آلود بود. منظورم را می‌فهمید؟ آنها خدایان زیادی داشتند و برخی از خدایان آنها شامل میترا و میترا بودند.

میترایسم در دوران امپراتوری روم به یک دین بسیار مهم تبدیل شد. بنابراین، در آن زمان نه چندان در میان ایرانیان، اما میترا یکی از خدایان آنها بود. اوهورا یکی از خدایان آنها بود.

آنها همچنین تعدادی از دواها یا نیمه‌خدایان را می‌پرستیدند. بنابراین، شما با این پانتئون از خدایان مختلف روبرو هستید. ما واقعاً در مورد این خدایان چه می‌دانیم؟ تقریباً هیچ چیز.

واقعاً، ما اطلاعات زیادی در مورد دین ایرانیان قبل از زمانی که زرتشت دین رسمی آنها شد، نداریم. زرتشت به نام پیامبر زرتشت نامگذاری شده است، یا شاید شما او را با نام زرتشت شنیده باشید. او پیامبری ایرانی بود که بین هزار تا ۵۰۰ سال قبل از میلاد زندگی می‌کرد.

خب، آیا این یک بازه زمانی است یا چیز دیگری؟ به عبارت ساده، ما نمی‌دانیم او چه زمانی زندگی می‌کرده است. ما روایاتی داریم؛ برخی روایات می‌گویند هزار و برخی روایات می‌گویند ۵۰۰. یکی از محدود چیزهایی که در مورد او می‌دانیم این است که او بخشی به نام گاتها را نوشته است که اساس متون مقدس زرتشتی، اوستا، را تشکیل می‌دهد.

و بعد، آنها به او نسبت داده می‌شوند زیرا نحوه نگارش آنها، زبانی که دارند، اینکه به شکلی بسیار باستانی از زبان فارسی نوشته شده‌اند و اساس ایمان زرتشتی می‌شود. ضمناً، اگر شنیده باشید، همانطور که گفتم «ممکن است آن نام زرتشت را شنیده باشید و ممکن است آن را از نیچه و کتاب «چنین گفت زرتشت شنیده باشید. دلیل محکمی وجود دارد که چرا نیچه تصمیم گرفت از زرتشت به عنوان این شخصیت در کتابش استفاده کند.

شخصیتی که او خلق می‌کند، این شخصیت اسطوره‌ای در کتابش، واقعاً شباهت زیادی به شخصیت تاریخی واقعی زرتشت یا زردشت ندارد. اما دلیل اینکه او از آن استفاده کرده این است که یکی از چیزهایی که ما در مورد زردشت می‌دانیم این است که دین او نوعی توحید اخلاقی بوده، دینی که در آن پرستش خدا با یک قانون اخلاقی رفتار مرتبط بوده، درست است؟ و نیچه فکر می‌کرد که زردشت اولین کسی بوده که این کار را انجام داده است. خوب، به نظر من، می‌توانیم آن را کمی زودتر از آن، به شخصی به نام موسی ردیابی کنیم.

اما به هر حال، به همین دلیل بود که او [چنین می‌کرد]، او از زرتشت برای بررسی مسئله‌ی خیر و شر و ارتباط آن با ریشه‌یابی اخلاق ما در دین ما و از این قبیل چیزها استفاده می‌کرد. به هر حال، نکته‌ی دیگر فقط زرتشت نیچه را با پیامبر واقعی زرتشت، که شخص بسیار متفاوتی بود، اشتباه نگیرید. چیزی که ما در مورد زرتشت می‌دانیم این است که او تعلیم می‌داد که یک خدای خوب وجود دارد، و او اهورا مزدا نامیده می‌شود.

اهورا، البته، نام یکی از خدایان سنتی ایرانی است. مزدا، ظاهراً کلمه‌ای به معنای خرد است. بنابراین، به معنای خدای بزرگ دانا است.

باشه. اما او همچنین تعلیم می‌داد که یک روح شیطانی به نام آنگره ماینو وجود دارد، که تقریباً مثل یک یک ضد خدا، همیشه در تضاد دائمی است. آنگره ماینو منبع همه بدی‌ها، همه بدبختی‌ها، همه اعمال بد است.

اهورا مزدا سراسر نیکی است. تنها نیکی از اهورا مزدا سرچشمه می‌گیرد. همه خوبی‌ها، همه حقیقت، همه نور، همه لطف و رحمت، همه آرامش.

خب. پس این دو در یک نبرد دائمی هستند، اما نه نبرد ابدی، زیرا طبق آیین زرتشت، در نهایت آنگرا مینیو در دریاچه‌ای از آتش نابود خواهد شد. آشنا به نظر می‌رسد.

بسیار خوب. تعیین قدیمی‌ترین اشکال آیین زرتشت برای ما دشوار است. ما، گاتها را داریم و می‌توانیم آموزه‌های اخلاقی مربوط به آن را ببینیم.

می‌دونید، این تأکید خیلی زیادی روی اهمیت حفظ زندگی و احترام به سایر موجودات زنده داره، تأکید خیلی خیلی زیادی روی درستکاری و دروغ در مقابل دروغ. کلی دوگانگی وجود داره، می‌دونید، حقیقت در مقابل دروغ، نور در مقابل تاریکی، و غیره، و غیره. این‌ها برای آیین زرتشت خیلی خیلی مهم هستن.

اما اساساً، ابتدایی‌ترین اشکال آیین زرتشت، خارج از آن چیزی است که ما در گاتها می‌دانیم. ما واقعاً چیز زیادی در مورد آنها نمی‌دانیم. بنابراین، هر چیزی که در مورد تأثیر آیین زرتشت بر سایر ادیان می‌گویم را می‌توان با کمی تردید پذیرفت، زیرا، چون این موضوع تا حدودی شبیه یک راز است که بر راز دیگری تأثیر می‌گذارد.

ما واقعاً نمی‌دانیم که یهودیت در زمان عزرا یا مردم دوره امپراتوری پارس چگونه بوده است، زیرا هنوز در حال گذر از این جریان بود. هنوز در حال تدوین بود. هنوز در حال تثبیت بود.

ما همچنین نمی‌دانیم که آیین زرتشت در آن دوره چه بوده است. بنابراین، تلاش برای صحبت در مورد اینکه کدام یک بر دیگری تأثیر گذاشته و چگونه این دو بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند، می‌دانید، همه چیز باید با احتیاط بررسی شود. البته این مانع از صحبت در مورد آن نمی‌شود.

اما باز هم، ما نمی‌دانیم که دین زرتشتی چه زمانی دین رسمی ایران شد. به احتمال زیاد، به نظر می‌رسد که در زمان داریوش و پاسخ داریوش به این روستا، این دین رسمی شده باشد. جایی که او مردم را در حال پرستش شیاطین می‌بیند و اینکه چگونه اهورا مزدا در نابودی آن مردم و شیاطینشان به او کمک می‌کند. به نظر می‌رسد که این کمی غیرمتمثل‌تر از زرتشتی‌گری معمول است.

اما از طرف دیگر، به نظر من این شور و شوق یک تازه مسلمان شده است. بنابراین، یک معمای ارتباط فرهنگی وجود دارد. این کمی پیچیده است، اما همچنین چیزی است که باید در نظر داشت وقتی در مورد اتفاقاتی که می‌افتد صحبت می‌کنیم، وقتی ملت‌هایی با یکدیگر درگیر می‌شوند یا با یکدیگر ارتباط برقرار می‌کنند.

یهودیان حدود ۲۰۰ سال تحت سلطه ایرانیان بودند. و این فقط در سرزمین یهودا است زیرا یهودیت سپس در بابل ادامه یافت و پس از آن چند صد سال دیگر در ایران ادامه یافت، در تمام این مدت تحت حکومت تحت سلطه ایرانیان و تحت تأثیر، می‌توان گفت، سنت زرتشتی ایرانیان بود. بنابراین، سوال این است که این چگونه بر فرهنگ و دین یهود تأثیر می‌گذارد؟ البته، گاهی اوقات می‌توانیم ببینیم که وقتی یک فرهنگ در تضاد یا تماس با فرهنگ دیگر قرار می‌گیرد، تقریباً می‌توانیم حدس بزنیم که چه اتفاقی خواهد افتاد زیرا منطقی است.

می‌دونی، منطقیه که اگه یه فرهنگ خیلی غالب داشته باشی و یه ملت دیگه تو دل یه فرهنگ خیلی غالب زندگی کنه، تمایل دارن که جذب بشن، درسته؟ می‌دونی، پدربزرگ من از ایتالیا اومده بود. اون تو یه محله‌ی ایتالیایی زندگی می‌کرد. من الان دیگه ایتالیایی صحبت نمی‌کنم.

من هنوز اسم را دارم، اما این تقریباً تمام چیزی است که دارم. ما کاملاً در فرهنگ آمریکایی جذب شده‌ایم. و این چیزی است که وقتی یک فرهنگ با فرهنگ دیگر در تماس نزدیک قرار می‌گیرد، اتفاق می‌افتد. گاهی اوقات، تبادل عناصر فرهنگی وجود دارد و می‌توانیم بگوییم که هر دو از طریق این فرآیند به نوعی غنی می‌شوند.

و اغلب این اتفاق می‌افتد وقتی چیزی بسیار جذاب یا بسیار قدرتمند یا جذاب در مورد مردم با فرهنگ وجود دارد، مردمی که توسط مردمی دیگر با فرهنگ شده‌اند. یک ضرب‌المثل وجود دارد، و من به یاد نمی‌آورم که این به چه کسی نسبت داده شده است، اما می‌گویند که رومی‌ها یونانیان را فتح کردند و سپس آنها توسط اسپرانشان اسیر شدند. حال، رومی‌ها بسیار قدرتمندتر بودند.

آنها یونان را فتح کردند، و با این حال فرهنگ یونانی زیادی را پذیرفتند. و واقعاً قابل توجه است که برخی از چیزهایی را که پذیرفتند و برخی را که رد کردند. اما، می‌توانیم ببینیم که همیشه به سادگی ملت قدرتمندتر، ملت دیگر را از فرهنگش محروم نمی‌کند.

گاهی اوقات، در جهت مخالف نیز عمل می‌کند. بنابراین، اگرچه برخی چیزها به روش‌های قابل پیش‌بینی عمل می‌کنند، اما برخی دیگر به روش‌های غیرقابل پیش‌بینی. نکته دیگری که باید در اینجا در نظر داشته باشیم

این است که بسیاری از اوقات، مردم واکنش بسیار بدی به این ایده نشان می‌دهند که یهودیان ممکن است در باورهای مذهبی خود تحت تأثیر ملت یا قوم دیگری قرار گرفته باشند.

و چیزی که آنها فکر می‌کنند این است که، خب، شما می‌گویید که ایمان یهودی آلوده شده بود. می‌دانید، ما در کتاب‌های موسی و غیره می‌خوانیم، این ایده وجود داشت که شما نمی‌خواهید با هیتی‌ها و اموری‌ها و مدیانی‌ها و غیره ارتباط داشته باشید زیرا این امر ایمان شما را آلوده می‌کند. شما به پرستش خدایان آنها خواهید رفت.

و البته، این دقیقاً همان چیزی است که ما می‌بینیم در مورد افرادی مانند سلیمان اتفاق می‌افتد، که توسط این خدایان بت‌پرست جذب می‌شوند. و بنابراین، این ایده وجود دارد که بسیاری از مردم دارند و تا حدودی آن را توجیه می‌کنند، آیا یهودیت می‌تواند توسط سنت مذهبی دین دیگری شکل بگیرد، یا فقط منجر به ارتداد می‌شود؟ و فکر من در این راستا این است که خدا می‌تواند حقیقت را به هر روشی که خودش انتخاب می‌کند، برای قوم خود آشکار کند. می‌دانید، اگر خدا بخواهد می‌تواند از بت‌پرستان استفاده کند تا حقیقت را به قوم خود بیاموزد.

و ما حتی در کتاب مقدس هم شاهد این اتفاق هستیم. برای مثال، یترون کاهن مدیانی، پدرزن موسی است و ما می‌بینیم که یترون به موسی مهارت‌های رهبری و چیزهای دیگری از این قبیل را آموزش می‌دهد. ما واقعاً حتی نمی‌دانیم که ایمان مدیانی چقدر ممکن است بر باورهای اولیه موسی تأثیر گذاشته و آنها را شکل داده باشد و غیره.

در مورد آن هم سوالاتی وجود داشته است. شخصی به نام بلعام هست. می‌دانید، بلعام یک کاهن، یک بت‌پرست، یک پیامبر، باید بگویم، یک پیامبر بت‌پرست بود که یک الاغ داشت، که البته الاغ به بلعام در مورد چیزهایی مثل فرشتگان نامرئی و غیره هشدار داد.

اما همچنین، بلعام مسئول برخی از پیشگویی‌های بسیار قدرتمند در مورد آمدن مسیح است. بنابراین، در اینجا خدا از یک بت‌پرست برای بیان حقیقت به قوم خود استفاده کرد، و همچنین از یک الاغ برای بیان حقیقت به قوم خود استفاده کرد. می‌دانید، فلسفه یونانی و الهیات مسیحی

می‌دانم که این یکی کمی مشکوک است، چون همان سوال قدیمی که آتن چه ربطی به اورشلیم دارد، مطرح است. می‌دانید فلسفه یونان چه چیزی می‌تواند در مورد مسیحیت به ما بگوید؟ اما شکی نیست که فلسفه یونان بسیاری از باورهای مسیحی ما را شکل داده است. سنت آگوستین، که پدر بخش زیادی از الهیات مسیحی ما بود، الهیاتی که ما، که تا به امروز به آن پایبندیم، عمیقاً و بدون هیچ عذرخواهی، مدیون فیلسوفان یونانی بود.

سنت توماس آکویناس، که بخش زیادی از الهیات کاتولیک را شکل داد، بسیار مدیون ارسطو بود. بنابراین ما می‌دانیم که از فلسفه یونان برای شکل‌دهی به الهیات مسیحی استفاده شده است. و اگرچه بسیاری از افراد، روی نیمکت‌های کلیسا متوجه نیستند که چه تعداد از باورهایشان از آن منابع بت‌پرستانه آمده است، بلکه آنها آنجا هستند.

آنها آنجا هستند. و تنها کاری که باید انجام دهید این است که کمی عمیق‌تر شوید و آنها را پیدا خواهید کرد. بنابراین، فکر نمی‌کنم، بلکه اشتباه باشد که بگوییم خدا می‌تواند از هر منبعی که می‌خواهد، از جمله بت‌پرستان، برای آموزش حقیقت به قوم خود استفاده کند.

و عاقلانه است که فروتن باشیم و گاهی اوقات حاضر باشیم به برخی از آن صداها گوش دهیم. حال دوباره، باید در اینجا احتیاط کنیم زیرا بسیاری از باورهای زرتشتی که می‌بینیم و معمولاً اعتقاد بر این است که بر یهودیت تأثیر گذاشته‌اند، ممکن است خیلی خیلی دیرتر توسعه یافته باشند. و ممکن است همراه با یهودیت، برخلاف قبل از یهودیت، توسعه یافته باشند.

بنابراین، ما واقعاً نمی‌توانیم با قطعیت بگوییم که این باورها چه زمانی به وجود آمدند و چگونه ممکن است در دوره بین دو عهد بر یهودیت تأثیر گذاشته باشند. بنابراین، باز هم، هر آنچه که در اینجا در مورد تأثیر مذهبی می‌گوییم باید به صورت آزمایشی در نظر گرفته شود. حال، قبل از اینکه به جنبه‌های مذهبی زمینه فرهنگی، ارتباط، پردازیم، بیایید در مورد تأثیرات اجتماعی و فرهنگی سلطه پارسیان بر یهودیان صحبت کنیم.

یکی از چیزهایی که اینجا شاهد آن هستیم، افزایش اهمیت کاهنان است. این امر در پایان دوره عهد عتیق نیز در جریان بود و می‌توانیم ببینیم که بدون پادشاه، یهودیان به کاهنان اعظم خود به عنوان رهبر نگاه می‌کردند. در این دوران، فرمانداری وجود داشتند و فرمانداران معمولاً بومی بودند، اما لزوماً بومی یهودی نبودند.

و رهبر جامعه یهودی محلی، حالا کمی بحث‌برانگیز می‌شود چون برخی از محققان با این موضوع مخالفند اما من معتقدم که اغلب، رهبر بومی، کاهن اعظم بود. در آن زمان‌هایی که کاهن اعظم به عنوان رهبر کشور را رهبری می‌کرد، نوعی اعتبار به نقش او نسبت داده می‌شد. در کتاب ملاکی، می‌توانیم ببینیم که ملاکی پیامبر بسیاری از بیماری‌های مردم را به پای کاهنان می‌گذارد، او کاهنان را در آن زمان یک مشکل اساسی می‌داند زیرا می‌گوید مردم باید از دهان کاهن به دنبال حکمت باشند، که باز هم نوعی نقش جدید برای کاهنان است زیرا البته در قدیم، کاهنان قربانی می‌کردند، کاهنان این آیین‌ها را انجام می‌دادند، کاهنان دعاهای خود را می‌خواندند، اما کاهنان واقعاً به نظر نمی‌رسید که معلم باشند، می‌دانید، اما در زمان سلطه پارسیان، مفهوم کاهن به عنوان پیش، به عنوان معلم بسیار ریشه‌دار شده است.

ما این را نه تنها در کتاب ملاکی، بلکه در طول دوره بین دو عهد و همچنین در طومارهای دریای مرده گسترش یهودیان در سراسر جهان مدیترانه می‌بینیم. من قبلاً به این واقعیت اشاره کردم که سفر در حال امن‌تر شدن بود و به دلیل امن‌تر شدن سفر، یهودیان می‌توانستند از یک بخش از ملت، از یک بخش از امپراتوری، به بخش دیگری از امپراتوری سفر کنند. آنها می‌توانستند در آنجا مکانی پیدا کنند که بتوانند در آن تجارت و بازرگانی کنند و احتمالاً افرادی را پیدا می‌کردند که به زبان آرامی صحبت می‌کردند.

از آنجایی که آنها به زبان آرامی صحبت می‌کردند و مردم اطرافشان نیز به زبان آرامی صحبت می‌کردند، همگی می‌توانستند با یکدیگر همکاری کنند، اتحادیه تشکیل دهند و با یکدیگر تجارت کنند.

این کار همیشه آسان نبود. در واقع، ما حتی نزدیک به پایان دوره بین دو عهد، شاهد هستیم که در برخی از نقاط امپراتوری، به دلایل مختلف، تعصب زیادی علیه یهودیان وجود داشت. اما، اما در بیشتر موارد می‌بینیم که یهودیان در این زمان موفق به گسترش در سراسر جهان مدیترانه شدند.

نکته‌ی جالبی اینجا وجود دارد. در زمان عیسی، یهودیان احتمالاً بزرگترین گروه قومی در امپراتوری روم را تشکیل می‌دادند. دلایل اصلی این امر چیست؟ یهودیان خانواده‌های بزرگی داشتند.

آنها بچه‌های زیادی داشتند. باشه؟ یونانی‌ها نداشتند. رومی‌ها نداشتند.

و بسیاری از ملت‌های دیگر رسم یونانی داشتن یک یا دو فرزند را همزمان پذیرفته بودند. یهودیان کلی بچه داشتند، باشه؟ و بنابراین به سرعت در حال رشد بودند. و اتفاقاً این یکی از دلایلی بود که آنها از این موضوع رنجیده خاطر بودند، چون به نظر می‌رسید که نمی‌توانی بدون برخورد با یکی از آنها، برگردی.

بنابراین، تعداد زیادی یهودی در امپراتوری روم وجود دارد. و این فقط شامل امپراتوری روم می‌شود. تعداد زیادی یهودی در ایران و پارت وجود دارد.

یهودیان زیادی در مصر هستند. یهودیان در آن زمان و در آن منطقه در سراسر کشور پراکنده بودند. این امر توسط امپراتوری ایران و فتوحات آن تسهیل شد.

البته، مسئله‌ی زبان. من قبلاً به پذیرش زبان آرامی به عنوان زبان میانجی اشاره کردم. همچنین به انشعاب زبان عبری نیز اشاره کردم.

اینکه چگونه زبان عبری به زبان روشنفکران و ملی‌گرایان تبدیل شد، اما در عین حال زبان مردم عادی، مردم آن سرزمین، و به نوعی به زبانی عامیانه نیز تبدیل شد. اما ما همچنین شاهد استفاده از کلمات قرضی فارسی در آخرین کتاب‌های عهد عتیق هستیم. به عنوان مثال، کتابی برای قانون، کلمه‌ای است که از عبری و آرامی. از فارسی آمده است.

و سپس به عبری متأخر، عبری طومارهای دریای مرده، و عبری می‌شنا می‌رسیم. می‌بینیم که بسیاری دیگر از این کلمات قرضی اضافه می‌شوند. راز، یکی دیگر.

رمز و راز. بنابراین اینها کلماتی هستند که پذیرفته شده‌اند و در واقع بخشی از بخش بسیار مهمی از ابزار بیان یهودی و فرهنگ یهودی و حتی فلسفه آنها - استانداردهای قوانین و آیین‌ها - شده‌اند.

ما در مورد اینکه داریوش چگونه استانداردهای قوانین را الزامی کرد صحبت کردیم. آیا این اتفاق به طور طبیعی در بین یهودیان رخ می‌داد؟ خب، شاید، اما چه کسی می‌داند؟ می‌دانید، در هر صورت، چیزی که می‌دانیم این است که آنها تشویق شدند. آنها از داریوش و بعداً از اردشیر تشویق شدند و آنها را به سمت استانداردهای قوانین سوق دادند.

و حتی می‌توانیم بگوییم شاید مقدس‌سازی کتب مقدس آنها. و هیچ قوم دیگری در دنیای مدیترانه باستان به اندازه یهودیان، کتاب مقدس جامعی نداشتند. اما مطمئناً حرکتی در این جهت وجود داشت که از برخی از این سیاست‌های پارسی الهام گرفته شده بود.

یکی از چیزهایی که گواه این موضوع است، نامه‌هایی به نام نامه‌های الفانتین است. من قصد دارم در مورد این نامه‌ها با جزئیات بیشتری در چند دقیقه آینده صحبت کنم، به ویژه متنی به نام پاپیروس عید فصیح که نشان می‌دهد چگونه مفهوم تمرکز و استانداردهای آیین‌ها در این دوران برای یهودیان اهمیت پیدا می‌کرد. پاپیروس الفانتین.

این یکی از آنهاست. همانطور که می‌بینید، کمی شکسته و در بعضی جاها پوسیده است و غیره. الفانتین یک مستعمره نظامی یهودی در مصر بود.

و این پاپیروس‌ها در الفانتین پیدا شدند و قدمت آنها به حدود ۴۹۵ تا ۴۰۵ سال قبل از میلاد مسیح برمی‌گردد. و ما می‌توانیم تاریخ آنها را با دقت بسیار بالایی تعیین کنیم زیرا قدمت آنها مشخص است، که چیز فوق‌العاده‌ای است، آنها به ما می‌گویند چه زمانی نوشته شده‌اند. اما آنها این مستعمره نظامی را در زمانی که این متون نوشته می‌شدند، تأسیس کردند.

دیگر خیلی شبیه یک مستعمره نظامی نیست. شروعش هم همین بود. اما در این دوران، مردم عادی زیادی بودند که کارهای زیادی انجام می‌دادند.

و بسیاری از اسناد آنها مربوط به یهودیان است. فقط یهودیان اینجا زندگی نمی‌کردند. افراد دیگری هم بودند، سوری‌ها و مصری‌های بومی هم.

محتویات این پاپیروس‌ها شامل نامه‌های شخصی، قراردادهای، آثار ادبی و داستانی به نام داستان اخیکار است. که در بین یهودیان بسیار محبوب بود. آنها عاشق این داستان بودند. آنها نسخه‌هایی از آن را اینجا داشتند.

من قبلاً به کتاب توبیت اشاره کردم که در کتب آپوکریفا آمده است و درباره یک جوان یهودی است که از یک دیو نجات می‌یابد. طبق کتاب توبیت، توبیت پسر عموی اخیکار بود. اخیکار در اصل یک قهرمان سوری بود، اما در بین یهودیان بسیار محبوب شد.

بنابراین، آنها او را به فرزندی پذیرفتند. اما به هر حال، برخی از متون به ویژه مهم در میان پاپیروس‌های الفانتین. قراردادهای ازدواج.

حالا، چه چیزی قراردادهای ازدواج را اینقدر جالب و مهم می‌کند؟ خب، یک چیز این است که آنها بینش زیادی در مورد آداب و رسوم ازدواج به ما می‌دهند. یکی از چیزهایی که ما در مورد آن فکر می‌کنیم، این است که ما در مورد توافقات پیش از ازدواج به عنوان یک چیز مدرن فکر می‌کنیم. اوه، نه، اینطور نیست.

قرارداد ازدواجی که تمام، (Ketuvah) هیچ یهودی در آن روزها هرگز فکر نمی‌کرد که بدون کتوا مسئولیت‌های هر یک از طرفین و اتفاقات پس از طلاق را مشخص می‌کرد، وارد ازدواج شود. یکی از نکات جالبی که توسط این پاپیروس‌های الفانتین آشکار می‌شود، این است که طلاق در بین یهودیان آن زمان بسیار رایج بوده است. برخی از این افراد چندین بار طلاق گرفته‌اند.

و این چیزی بود که تا زمان عیسی همچنان یک مشکل بود. و این یکی از دلایلی است که عیسی به موضوع طلاق می‌پردازد. می‌دانید، از عیسی پرسیده می‌شود که آیا طلاق دادن همسر تحت هر شرایطی قانونی است؟ و عیسی می‌گوید، خب، این روشی نیست که خدا در نظر داشته باشد.

درست است. و ما گاهی اوقات مردم این را می‌خوانیم و فکر می‌کنیم، اوه، مگر عیسی بدجنس نبود که به مردم می‌گفت نمی‌توانند طلاق بگیرند؟ خب، دلیلش این بود که در چنین رسم وحشتناکی آنقدر رایج بود که افرادی بودند که مثلاً در جوانی ازدواج می‌کردند و از خانواده پول خوبی می‌گرفتند و بعد کمی بزرگتر می‌شدند و همسرشان هم کمی پیرتر می‌شد. بنابراین او را طلاق می‌دادند و یک زن جدید می‌گرفتند.

می‌دونی، و خب این یه مسئله‌ی عدالت بود. عیسی می‌گه، با یه زن ازدواج می‌کنی، باهاش می‌مونی. آره.

و بنابراین، این نوری است که باید آن کلمات را در آن خواند، نه نور این ایده که، اوه، این زن بیچاره توسط شوهرش کتک می‌خورد، اما نمی‌تواند طلاق بگیرد زیرا عیسی گفته است که نباید از همسران طلاق بگیرد. نه، به هر حال این چیزی نیست که برای آن در نظر گرفته شده باشد. و بنابراین طلاق کاملاً رایج بود.

ما متوجه شدیم که نکته‌ی دیگری که کمی نگران‌کننده‌تر است، ازدواج بین اقوام مختلف در این مستعمره نظامی بسیار رایج بود. در اینجا والدینی با نام‌های یهودی و نوه‌هایشان نام‌های بت‌پرستانه داشتند. و بنابراین، نوعی تلفیق نژادی وجود داشت که یهودیان برخی از نام‌ها و برخی از آداب و رسوم همسایگان خود

را اقتباس می‌کردند. ما این را در تمام این پایروس‌های فیلم‌مانند، به ویژه در برخی از این قراردادهای ازدواج می‌بینیم.

حالا، پایروس عید فصیح و چیزی که این را بسیار مهم می‌کند این است که به نوعی تمایل داریوش دوم را، برای استانداردسازی آداب و رسوم یهودی در سراسر قلمرو خود منعکس می‌کند. و یکی از چیزهایی که، خب هدف اصلی این پایروس آموزش یهودیان به زبان ساده در مورد نحوه جشن گرفتن عید فصیح بود. در مورد این فکر کنید.

اینجا، ما گروهی از یهودیان ساکن مصر را داریم. آنها نمی‌دانند چگونه عید فصیح را جشن بگیرند. بنابراین رهبری اورشلیم این نامه را برای آنها ارسال می‌کند و در آن به آنها نحوه صحیح برگزاری این جشن بزرگ سال یهودی، یعنی عید فصیح، را آموزش می‌دهد.

و بعد یک مورد دیگر اینجا، که از یک جهت واقعاً تقریباً خنده‌دار است، اما از جهت دیگر خنده‌دار نیست، دادخواست به باکوس. او فرماندار اورشلیم است و یهودی است. و ظاهراً به یک معنا، او بر این یهودیان در مصر نیز اقتدار دارد. ما کاملاً مطمئن نیستیم که همه اینها از نظر قانونی چگونه پیش رفته است، اما ظاهراً از نظر قانونی، او نوعی نفوذ در آنجا دارد.

خب، یهودیان در مستعمره نظامی مصر به فرماندار اورشلیم نامه می‌نوشتند و از او درخواست مداخله می‌کردند تا بتوانند معبد خود را بازسازی کنند. یهودیان در مصر معبدی در مصر ساخته بودند. و در آنجا در مصر، حیواناتی را قربانی می‌کردند.

خب، این باعث ایجاد دردسر می‌شد چون آنها بز قربانی می‌کردند. و یکی از بزرگترین معابد آن منطقه به خدای بز مصری اختصاص داده شده بود. بنابراین، گاهنان معبد مصری رفتند و معبد یهودیان را آتش زدند.

خب، حالا یهودیان درخواست اجازه برای بازسازی معبدشان را دارند. این موضوع فرماندار اورشلیم را کمی در تنگنا قرار داده است، زیرا از یک طرف، او می‌خواهد که آنها مکانی برای عبادت داشته باشند، اما از طرف دیگر، قرار نیست قربانی کنند. طبق کتاب تثنیه و سپس اصلاحات تثنیه و اصلاحات یوشیا، قرار نبود در هیچ جایی جز اورشلیم قربانی کنید.

بنابراین، آنها باید بفهمند که در مورد این وضعیت کوچک اینجا چه باید بکنند. و کاری که آنها کردند این بود که نامه‌ای برای یهودیان در الفانتین فرستادند. آنها ترتیب دادند تا بتوانند معبد خود را بازسازی کنند، اما قرار نبود هیچ قربانی حیوانی در آنجا انجام دهند.

آنها می‌توانستند غلات قربانی کنند. می‌توانستند در آنجا نماز بخوانند. معبد طوری ساخته شده بود که در آن رو به اورشلیم باشد.

ضمناً، در دنیای باستان چند معبد دیگر نیز وجود داشت که درهای آنها نیز رو به اورشلیم بود، اما قربانی کردن حیوانات فقط در اورشلیم انجام می‌شد. بنابراین این نوعی مصالحه بود که آنها در آنجا انجام دادند. با این حال، قابل توجه است زیرا دوباره به شما نشان می‌دهد که چگونه این عدم استانداردسازی یهودیت در سراسر امپراتوری پارس وجود داشته است.

و به وسیله سیستم پستی پارسی، آنها شروع به تشکیل یک هویت استاندارد در سراسر امپراتوری کردند. در مورد تأثیر مذهبی چطور؟ ما می‌دانیم که تفاوت‌های بزرگی بین دین یهود در عهد عتیق، یا آنچه که می‌توانیم

دین یهوه‌گرایی عهد عتیق بنامیم، و دین یهود عهد جدید وجود دارد. و برخی از چیزهایی که می‌بینیم و واقعاً برای ما برجسته هستند، چیزهایی مانند اعتقاد به فرشتگان و شیاطین هستند.

البته، ما در عهد عتیق فرشتگانی داریم، اما به نظر می‌رسد که آنها عملکرد متفاوتی نسبت به آنچه در عهد جدید انجام می‌دهند، دارند. شیطان. ما قصد داریم کمی در مورد شیطان صحبت کنیم، زیرا شیطان، به روشی که ما در عهد جدید از شیطان تصور می‌کنیم، دشمن قوم خداست.

او واقعاً در هیچ کجای عهد عتیق نیست. شیاطین و تسخیر شدن توسط شیاطین. خب، شیاطین در عهد عتیق وجود دارند.

آنها به نوعی در شکاف‌ها پنهان شده‌اند. و ما کمی در مورد آنها نیز صحبت خواهیم کرد. اما ایده تسخیر توسط شیاطین، شما هرگز آن را در عهد عتیق نمی‌بینید، می‌دانید؟ و البته، رستاخیز مردگان، که در ایمان عهد جدید ما نقش اساسی دارد.

این موضوع برای فریسیان بسیار بسیار مهم بود. هنوز هم به عنوان یک باور قطعی یهودی در دوره بین دو عهد تثبیت نشده است. کمی بعد، در نوشته‌های میشنا و تلمود، یهودیان اعلام کردند که هر کسی که به رستاخیز مردگان اعتقاد نداشته باشد، در رستاخیز مردگان نقشی ندارد.

در نهایت، این به یک اصل اعتقادی در بین یهودیان تبدیل شد که باید به رستاخیز مردگان اعتقاد داشت. امروزه؟ کمی سوال برانگیز است. اما به هر حال.

بنابراین، اینها برخی از تفاوت‌ها هستند. و سوال این است که این تفاوت‌ها از کجا می‌آیند؟ چگونه بوجود می‌آیند؟ بخشی از آنچه که ما اینجا می‌بینیم، مسیری از باورهای عهد عتیق است، و سپس فقط با دنبال کردن مسیر طبیعی آنها، شاید با الهام یا تشویق، شاید با تماس با زرتشتی‌گری. زمینه‌های مشترک زیادی بین زرتشتی‌گری و یهودیت وجود دارد.

آیین زرتشت، مانند یهودیت، معتقد بود که یک خدای نهایی وجود دارد که نیکوست. یک خدا خالق همه چیز است. طبق آیین زرتشت، تنها یک خالق وجود دارد، خدا.

این به نوعی آن را از بسیاری از ادیان دیگر آن زمان متمایز می‌کند، اما باز هم، وجه اشتراک خوبی با یهودیت، به آن می‌دهد. حال، سوالاتی در مورد اینکه چه زمانی می‌توان گفت که آیین زرتشت توحیدی شده است وجود دارد.

یا حتی اگر توحیدی باشد. زیرا آنگرا ماینو، خدای شر، به یک معنا، یک خداست. بنابراین، این سوال مطرح می‌شود که آیا می‌توانید آن را توحیدی بدانید یا خیر.

اما اکثر مردم آن را یکی از ادیان توحیدی می‌دانند. مانند یهودیت، آیین زرتشت نیز اهورا مزدا را منبع اخلاق می‌داند. و من اخیراً در یک خطبه در مورد این موضوع صحبت می‌کردم.

می‌دانید، هیچ خدای یونانی هرگز چیزی مانند خدای یهود نگفته است، که به قوم خود می‌گوید، مقدس باشید، زیرا من، خداوند، خدای شما، مقدس هستم. در بهترین حالت، چیزی که خدایان یونانی می‌توانستند بگویند این بود که، همانطور که من می‌گویم عمل کنید، نه مانند آنچه من انجام می‌دهم، زیرا خدایان یونانی دقیقاً به خاطر اخلاق والای خود شناخته نشده بودند.

این در مورد آیین زرتشت صادق نیست. طبق آیین زرتشت، اهورا مزدا منبع همه خوبی‌ها و الگوی همه خوبی‌ها است. و بنابراین، این یکی دیگر از نقاط مشترک بین آیین زرتشت و یهودیت است.

آیین زرتشت تضادهای شدیدی را ترسیم می‌کرد، تضادهای شدید بین حقیقت و باطل، بین نور و تاریکی. ما انواع مشابهی از تضادها را البته در بسیاری از متون عهد عتیق می‌بینیم. و این درک که سایه‌های خاکستری زیادی وجود ندارد.

حال، این ایده که درست و غلط وجود دارد، حقیقت و باطل وجود دارد، خیر و شر وجود دارد. این موضوع هسته اصلی ایمان یهودی، ایمان یهوه‌گرایی نیز هست. این موضوع به یک مسئله محوری در آیین زرتشت نیز تبدیل شد.

بنابراین، این یک زمینه مشترک در مسائلی از این دست است که به یهودیان اجازه داد تا واقعاً با آموزه‌های زرتشتی وارد گفتگو شوند. و ما شاهد این هستیم که این اتفاق خیلی دیرتر در بابل و سپس بعداً در ایران، به ویژه در دوران اشکانی و ساسانی، رخ داده است. بنابراین ما در اینجا کمی در مورد دوگانه‌گرایی صحبت خواهیم کرد زیرا گاهی اوقات گفته می‌شود که زرتشت تنها دین دوگانه‌گرایانه واقعی است.

همانطور که گفتم، سؤالاتی در مورد دوگانه‌گرایی زرتشتیان وجود دارد. اما در بیشتر موارد، منظور ما از دوگانه‌گرایی این است که ارواح خوب و بد در تضاد با یکدیگر هستند و این تضاد واقعی است، نه تضاد ساختگی. کسانی هستند که حتی در میان مسیحیان معتقدند شیطان اساساً یک عروسک خیمه‌شب‌بازی است، که خدا از شیطان برای انجام انواع کارهای بد برای آزمایش ما استفاده می‌کند و این تضاد واقعی نیست.

این در واقع بیشتر شبیه یک نبرد ساختگی بین خدا و شیطان است. خب، دوگانه‌گرایی می‌گوید که این درست نیست. دوگانه‌گرایی می‌گوید قدرت‌هایی وجود دارند که در تضاد با یکدیگر هستند و این واقعی است.

دوگانه‌گرایی محض، وجود دو قدرت متضاد برابر را فرض می‌کند. بنابراین، یک شکل خالص از زرتشتی‌گرایی. و من می‌گویم که زرتشتی‌گرایی را به این شکل دیده‌ام. فکر نمی‌کنم درست باشد.

اما کسانی هستند که معتقدند در آیین زرتشت، انگره مینیو، خدای شر، خدای اهریمنی، و اهورا مزدا از نظر قدرت برابر و غیره در نظر گرفته می‌شدند. من فکر نمی‌کنم این درست باشد. در غیر این صورت، اهورا مزدا نمی‌توانست او را در نهایت نابود کند.

اما این واقعاً من را یاد یک فیلم هالیوودی می‌اندازد، یکی از فیلم‌های «خدای من»، که در آن جورج برنز نقش خدا و شیطان را بازی می‌کرد، و انگار هر دو برابر بودند. می‌دانید، این دوگانگی است. منظورم این است که این یک دوگانگی تمام‌عیار است.

اما برای داشتن یک دین دوگانه‌گرایانه نیازی نیست که خیلی دور برویم. دوگانه‌انگاری تمرکز اصلی عهد عتیق نیست. جنگ معنوی در عهد عتیق زیاد رخ نمی‌دهد.

هر از گاهی ظاهر می‌شود، اما نه، نه واقعاً، چیز مهمی نیست. و در واقع، به یک معنا، به نوعی، به دلایلی که کمی بعد به آنها خواهیم پرداخت، به نوعی عمداً سرکوب می‌شود. از سوی دیگر، در عهد جدید، دوگانه‌گرایی یکی از ویژگی‌های اصلی دین عهد جدید است.

ما در حال نبرد با دشمن خود، شیطان، هستیم. او مانند شیری سرگردان در جستجوی کسی است که او را ببلعد. ارواح او، شیاطین، علیه روح ما در تلاشند تا ما را نابود کنند و ما را از خدا دور کنند.

این یک دین دوگانه‌گرایانه است که ما آن را پذیرفته‌ایم. و در نهایت، می‌دانید، ما می‌دانیم چه کسی برنده می‌شود. بنابراین ما مایلیم فعلاً آن بخش دوگانه‌گرایانه آن را تحمل کنیم.

در عهد عتیق، یکی از ویژگی‌های جهان باستان چیزی است که ما آن را اسطوره نبرد می‌نامیم. و این اسطوره هر از گاهی در عهد عتیق سر خود را بیرون می‌آورد. منظور من از اسطوره نبرد چیست؟ در خاور نزدیک مخفف خاور نزدیک باستان است؛ معمولاً خدای اصلی با شکست دادن یک خدای شیطانی A&E، باستان به مقام خود می‌رسد.

در بیشتر این اسطوره‌ها، این یک نوع هیولای دریایی است. مردوک، خدای بزرگ بابلی، باید تیامات را شکست دهد تا رئیس خدایان شود. بعل، مردی که در عهد عتیق زیاد به این طرف و آن طرف می‌رود، باید شخصی به نام لوتان را شکست دهد تا خدای اصلی شود.

بنابراین، این ارواح، این درگیری‌ها، به نوعی پایه و اساس اسطوره‌شناسی این ادیان هستند. ظاهراً اسرائیل پیش از کتاب مقدس از این نوع افسانه‌ها خبر داشته است. و همانطور که گفتم، هر از گاهی، آنها کمی سرشان را بیرون می‌آوردند.

اما فقط به آنها اشاره شده است. آنها به عنوان تاریخی رد شده‌اند. بنابراین، برای مثال، در کتاب مزامیر. اشاراتی به لویاتان داریم که معادل ریشه‌شناسی نام لوتان است.

او در مزامیر ۱۳: ۷۴ و ۱۴، مزامیر ۲۷ ظاهر می‌شود و به احتمال زیاد معادل راحاب در ایوب ۲۶: ۱۲ نیز هست. در این متون، آنچه می‌بینیم این است که لویاتان به نوعی، به قول خودمان، جنبه تاریخی پیدا می‌کند. شخصیت اسطوره‌ای که زمانی، در دوران ماقبل تاریخ، به نوعی رقیب خدا محسوب می‌شد، اکنون صرفاً مخلوق دیگری است.

موجودی آفریده شده که خدا می‌تواند قدرت خود را بر آن نشان دهد. در بعضی جاها، این نمادی از مصر با رودخانه مار ماندش و همه این چیزها است. اما این ایده که خدا برای تبدیل شدن به خداوند مجبور به جنگیدن در نبردی بوده است، در هیچ کجای عهد عتیق وجود ندارد.

بنابراین، آیا در عهد عتیق مخالفانی برای خدا وجود دارد؟ نه رسماً. برخی از تصاویر اسطوره نبرد استفاده شده است. فتح مصر توسط خدا در مزامور ۷۴ به کار رفته است.

و آن افسانه‌ی نبرد به نوعی به عنوان یک مثال در اینجا مطرح شده است. شاید این روشی باشد که کسی ممکن است در مورد اینکه چگونه کسی به اندازه‌ی هرکول قوی است صحبت کند. این به آن معنا نیست که ما به هرکول اعتقاد داریم، اما ما از آن به عنوان یک مثال استفاده می‌کنیم.

به نظر من، ما باید این نوع زبان را در کتاب مزامیر اینگونه درک کنیم. در ایوب ۴۱، لویاتان اساساً یک تمساح است. و بنابراین، ما اسطوره نبرد بزرگ را داریم که اکنون در این شخص تمساح، تاریخی و طبیعی شده است.

در دوران بین دو عهد، این درگیری دوباره خود را نشان می‌دهد. ما می‌بینیم که فرشتگان حامی ملت‌های بت‌پرست وجود دارند که در واقع با فرشتگان خدا و حامیان اسرائیل در جنگ هستند و در واقع سعی در خنثی کردن برنامه‌های خدا دارند.

این موضوع در باب دهم دانیال آمده است، اما در سایر متون بین‌العهدی نیز آمده است. اما در باب دهم دانیال، می‌شنویم که چگونه دانیال برای درک این موضوع دعا می‌کند که چرا خدا قوم خود را احیا نکرده است. و فرشته جبرئیل می‌گوید: مدتی پیش سعی کردم بیایم، اما نتوانستم به اینجا بیایم زیرا شاهزاده پارس علیه من می‌جنگید.

من نتوانستم بیام. بعد میکائیل، شاهزاده بزرگ، اومد و با اون شاهزاده جنگید. این به من اجازه داد که به اینجا بیام و این پیام رو بهت برسوم.

بنابراین، ما یک مبارزه واقعی در پشت صحنه داریم. مبارزه‌ای بین فرشته مقرب میکائیل و فرشته حامی ایران. و او همچنین به ما هشدار می‌دهد، او می‌گوید، اکنون شاهزاده یونان در حال آمدن است.

بنابراین، اکنون این ایده را داریم که یک شاهزاده فرشته نیز در پشت یونان وجود دارد. و این نیز قرار است این درگیری معنوی و این جنگ را که در پشت صحنه در جریان است، به همراه داشته باشد. اما شیطان چگونه؟ او در کجای این ماجرا قرار دارد؟ من قبلاً به ایده شیطان اشاره کردم.

شیطان را داریم که چندین بار در عهد عتیق ظاهر می‌شود. در بیشتر متون عهد عتیق، شیطان اسم خاص نیست. می‌دانید، شیطان در عهد جدید اسم خاص است، نه چندان در عهد عتیق.

خب، معمولاً این یک لقب است. شیطان به سادگی به معنای دشمن است. و اغلب در عهد عتیق، برای کسی استفاده می‌شود که علیه شخص دیگری اتهامی مطرح کرده است.

نکته جالب در مورد عهد عتیق این است که خیلی اوقات، وقتی به کسی که اتهامی را مطرح می‌کند فکر می‌کنیم، ممکن است او را به عنوان یک دادستان در نظر بگیریم. در عهد عتیق، دادستان‌ها مجاز بودند. شاهدان خود را اذیت کنند. آنها مجاز بودند آنها را آزار دهند.

به آنها اجازه داده شد که اگر می‌توانستند از گورکن واقعی استفاده کنند. اما سیستم دادگاه به طرق مختلف به مردم اجازه می‌داد تا از انواع تاکتیک‌های زننده و مخفیانه برای فریب دادن مردم و وادار کردن آنها به افشای گناهشان استفاده کنند. بنابراین اگر در دادگاه علیه کسی اتهامی مطرح می‌کنید، می‌دانید، گاهی اوقات می‌توانید برای اثبات گناه او، با او به روش‌های بسیار زنده‌ای رفتار کنید.

بنابراین، همانطور که عهد عتیق را مرور می‌کنیم، برخی از این اشارات به شیطان را می‌بینیم. چندین بار این به دشمنان انسانی اشاره دارد. در اول سموئیل ۲۹، اول پادشاهان ۱۱، مزمور ۱۰۹، به وضوح شیطان یک دشمن انسانی است.

کسی که علیه کسی آمده است، چه از نظر فیزیکی برای نبرد با او یا برای بردن او به دادگاه و کشاندن او به دادگاه و انجام کارهای زشت با او. مثلاً، می‌دانید، یک متن می‌گوید، باشد که دشمن و شیطان در دست راست او بایستند. به عبارت دیگر، من این مرد را به خاطر کشیده شدن به دادگاه نفرین می‌کنم.

حال، در اعداد ۲۲:۲۲، فرشته‌ای در برابر بلعام، پیامبر، می‌ایستد. و به ما گفته شده است که این فرشته‌ای که با او مخالفت می‌کند، شیطان است. آیا او شرور است؟ نه، او اراده خدا را انجام می‌دهد.

بنابراین، واضح است که این شیطان مورد بحث ما نیست. او به دستور خدا با بلعام مخالفت می‌کند، زیرا بلعام ظاهراً در راه نفرین کردن بنی اسرائیل است. در ایوب، فصل‌های ۱ و ۲، یکی از بحث‌برانگیزترین کاربردهای این اصطلاح آمده است.

اما در کتاب ایوب به ما گفته شده است که پسران خدا خود را در برابر خداوند حاضر کردند و شیطان در میان آنها بود. شیطان به چه معناست؟ بستگی به این دارد که از کدام ترجمه کتاب مقدس استفاده ترجمه می‌کنند. این فقط S می‌کنید. زیرا برخی از ترجمه‌های کتاب مقدس شیطان را با حرف بزرگ ناخوشایند است زیرا، می‌دانید، آن حرف تعریف مشخص آنجا وجود دارد، شیطان، و باید به عنوان دشمن ترجمه شود.

اما چه دشمنی؟ احساس من این است، و باز هم، این است که، می‌دانید، ما اینجا روی یک لایه نازک یخ راه می‌رویم. اما احساس من این است که این چیزی شبیه یک دادستان است. این یکی از افسران بهشت است.

شغل او تحقیق در مورد مردم است. بنابراین خدا به شیطان می‌گوید، هی، شیطان، تو آنجا چه کار می‌کردی؟ و شیطان می‌گوید، خب، من تمام زمین را گشته‌ام و همه را بررسی کرده‌ام. و خدا می‌گوید، بله. آدم من ایوب آنجا چطور است؟ خب، یک آدم خوب آنجاست.

و شیطان می‌گوید، می‌دانید، تنها دلیل خوب بودن او این است که شما اینقدر به او نعمت می‌دهید. بیابید ببینیم اگر همه آن نعمت‌ها را از او بگیریم چه اتفاقی می‌افتد. این دقیقاً روشی است که یک دادستان در دنیای باستان کار می‌کرد، آنها می‌خواهند شک و تردید ایجاد کنند و حاضرند برای انجام این کار از نظر فیزیکی هم به او آسیب بزنند.

بنابراین، به نظر می‌رسد شیطان در کتاب ایوب، شیطان عهد جدید نیست. اکنون او شیطان عهد جدید را از پیش ترسیم می‌کند. او واقعاً همینطور است.

اما خب، این موضوع دیگری است که الان واقعاً نمی‌توانم خیلی به آن بپردازم. به هر حال. زکریا فصل اول و دوم.

بار دیگر، ما شیطان را داریم. و متهم کننده، کاهن اعظم، یوشع، را متهم می‌کند. ما نمی‌دانیم که او به چه چیزی او را متهم می‌کند.

اما می‌گوید که این یک رؤیا است که در آن پیامبر، کاهن اعظم را می‌بیند که با لباس‌های کثیف آنجا ایستاده است. و شیطان آنجا ایستاده و او را به انواع چیزهای زشت متهم می‌کند. و میکائیل از شیطان دفاع می‌کند. و می‌گوید، می‌دانید، خداوند شما را توبیخ کند.

بنابراین ما میکائیل را داریم که به نوعی مانند وکیل مدافع عمل می‌کند، که وقتی به آن فکر می‌کنید، نوعی تصویر شسته و رفته است. بله. اول تواریخ 21.1. این تنها جایی در عهد عتیق است که می‌توانیم با اطمینان بگوییم که کلمه شیطان به عنوان یک اسم خاص استفاده شده است.

در اینجا به ما گفته شده است که شیطان داوود را وسوسه می‌کند. و این یک جمله قابل توجه است. این متن به وضوح در دوران پارسیان نوشته شده است، شاید خیلی دورتر از دوران پارسیان.

و می‌توانیم این را با دوم سموئیل ۲۴ مقایسه کنیم، که همان داستان را روایت می‌کند. این در مورد چگونگی وسوسه شدن داوود برای سرشماری قوم اسرائیل و انجام سرشماری از مردم است. و قرار نبود پادشاه سرشماری انجام دهد.

اما طبق دوم سموئیل ۲۴، به ما گفته شده است که خداوند داوود را وسوسه کرد تا از مردم سرشماری کند. خب، این یک متن دشوار است. این یک متن دشوار است زیرا، می‌دانید، ما در کتاب یعقوب می‌خوانیم که خدا مردم را به انجام کارهای بد وسوسه نمی‌کند.

اما این چیزی نیست که دوم سموئیل می‌گوید. خب، اول تواریخ به نوعی این را اصلاح می‌کند، چون اول تواریخ به ما می‌گوید که شیطان بود که داوود را وسوسه کرد تا قوم اسرائیل را سرشماری کند. از نظر الهیاتی، می‌توانیم این را با هم تطبیق دهیم، باشه؟ می‌توانیم بگوییم، خب، می‌دانید، اگر او دادستان است، پس طبق دستور خدا عمل می‌کند.

از نظر الهیاتی، می‌توانیم این کار را انجام دهیم. از نظر تاریخی، ممکن است خیلی واضح نباشد. پس چطور این شیطان به اهریمن تبدیل می‌شود؟ خب، در آیین زرتشت، ما یک هیرامزدا داریم که درگیر نبرد دائمی با این شخص شرور به نام انگره مینیو است، خب؟ این شخص بسیار قدرتمند، نیرومند و شرور.

انگره مینیو منبع همه بدی‌ها است. او پدر دروغ‌هاست. و این برای ما نیز آشنا به نظر می‌رسد.

ما با عهد جدید آشنا هستیم. اما در زیر این شیاطین اصلی، لشکری از ارواح شیطانی وجود دارد که کار او را انجام می‌دهند، باشه؟ و طبق آیین زرتشت، این خیلی منظم است، مثل یک ارتش. مثل یک ارتش رتبه‌بندی شده است.

و آنها نام همه ارواح مختلف را دارند. و این موضوع مرا به شدت به یاد عهد جدید می‌اندازد، جایی که عیسی شیاطین را بیرون می‌کند، و کاتبان و فریسیان می‌گویند که او شیاطین را توسط شاهزاده شیاطین بیرون می‌کند. که البته، این سلسله مراتب ارواح را فرض می‌کند، درست مانند آنچه در آیین زرتشت می‌بینیم.

در نهایت، به ما گفته می‌شود که هیرامزدا قرار است آنگرا مینیو و یارانش را نابود کند. و البته، ما پایان داستان کتاب مکاشفه را می‌دانیم، جایی که شیطان و تمام یاران شیطانی‌اش به دریاچه آتش انداخته می‌شوند. این تصویرسازی در دین زرتشتی نیز بسیار رایج است.

حالا می‌توانیم بپرسیم، کدام اول بوده است؟ و من فکر می‌کنم این یک سوال درست است. آیا یهودیت از قبل در مسیر درک شیطان به عنوان دشمن خدا و دشمن قوم خدا بوده است؟ به نظر نمی‌رسد که این قبل از دوره بین دو عهد باشد. اما در دوره بین دو عهد و در آن روزهای سلطه پارسیان، می‌بینیم که این موضوع بسیار بیشتر مطرح می‌شود.

می‌توانیم حدس بزنیم که تأثیر آیین زرتشت به یهودیان کمک کرد تا شیطان را به عنوان یک موجود معنوی جداگانه، که در واقع به معنای واقعی کلمه در مقابل کار خدا قرار دارد، درک کنند. آنها فهمیدند که می‌توانند این کار را انجام دهند، می‌توانند این ایده را بدون نیاز به اعتقاد به دو خدا بپذیرند. ببینید، این برای آنها چیز مهمی بود زیرا آنها فقط به یک خدا اعتقاد داشتند.

اما اگر آنها معتقد باشند که این ارواح دیگر خدا نیستند، آنگاه می‌توانند این نوع دوگانه‌گرایی را بدون غرق شدن در نوعی شرک، بپذیرند. فرشتگان جنبه دیگری از کل این فرآیند هستند. در عهد عتیق، فرشتگان نوعی نقش فرعی ایفا می‌کنند.

آنها فرستادگان خدا هستند. آنها جنگجویان خدا هستند. ما درباره لشکر فرشتگان می‌شنویم

به نظر می‌رسد که آنها بخشی از شورای الهی هستند، هرچند این موضوع کمی جای سوال دارد. از سوی دیگر، در دوره بین دو عهد در یهودیت، فرشتگان بسیار بسیار برجسته‌تر می‌شوند. در واقع در کتاب دانیال است که برای اولین بار نام‌هایی برای فرشتگان می‌بینیم.

البته، ما می‌دانیم که کتاب دانیال در دوره پارسی و سپس، البته، در دوره یونانی نوشته شده است. اما فرشتگان در آن زمان، بیشتر از عهد عتیق، این نقش‌ها را به عنوان نوعی فرستادگان خدا بر عهده می‌گیرند. فرشتگان افراد هستند.

آنها اسم دارند. فرشتگان متخصص هستند. و ما این را به ویژه در متونی مانند اول خنوخ می‌بینیم.

و خنوخ عمیقاً به فرشتگان علاقه دارد و فرشته‌شناسی بسیار پیشرفته‌ای دارد. و این نوع ایده به طور عمیقی در یهودیت، دوران عهد جدید، دوران خاخام‌ها و غیره ادامه دارد. فرشتگان رتبه‌های مختلفی دارند.

ما قبلاً کمی از این را در عهد عتیق می‌بینیم. می‌توانم به یک قسمتی فکر کنم که یوشع قبل از رفتنش با فرشته‌ای ملاقات می‌کند و او می‌گوید، پس تو با ما هستی یا با دشمنان ما؟ و فرشته می‌گوید، من اینجا به عنوان کاپیتان لشکر خداوند هستم. بنابراین، در حال حاضر در آن کتاب یوشع، این ایده را می‌بینیم که فرشتگان می‌توانند رتبه‌های مختلفی داشته باشند، اما زیاد بر آن تأکید نشده است.

خب، وقتی به یهودیت بین عهدین می‌رسیم، همه آنها رتبه‌بندی می‌شوند. همه آنها تخصص‌هایی پیدا می‌کنند. توضیحات بسیار صریحی از مسئولیت‌های مختلف خود و غیره دریافت می‌کنند.

بنابراین، ما این‌ها را بسیار شبیه به نوجه‌های اهورا مزدا در آیین زرتشت می‌بینیم. باز هم، سوال این است که واقعاً چقدر در اینجا تأثیرگذار بوده است؟ ما نمی‌توانیم با اطمینان بگوییم، اما چیزی که می‌توانیم بگوییم این است که به وضوح ایده‌ای در حال شکل‌گیری بود مبنی بر اینکه ارواحی غیر از خداوند وجود دارند که جایگاه روح خدا را به عنوان تنها خدا تهدید نمی‌کنند. می‌توان این برداشت را داشت که ارواحی وجود دارند که لزوماً موجودات الهی به آن معنا نیستند.

و البته همین امر در مورد شیاطین نیز صادق است. عهد عتیق از وجود شیاطین خبر دارد اما چیز زیادی در مورد آنها نمی‌گوید. ایده‌ی سلسله مراتب شیطانی، ایده‌ی تسخیر توسط شیاطین و حتی ایده‌ی وسوسه‌ی مردم توسط شیاطین اصلاً در عهد عتیق نیامده است.

البته، این موضوع در عهد جدید بسیار مهم است. نقش شیاطین در عهد عتیق بسیار شبیه به نقش شیاطینی است که در بین‌النهرین و سوریه می‌بینیم. آنها در دسرساز هستند.

آنها بادهای بد را می‌آورند. آنها باعث بلایا می‌شوند. آنها در قلمروهای بین سرزمین‌ها پنهان می‌شوند و در خرابه‌های آنجا پرسه می‌زنند.

بنابراین، در دنیای باستان، اعتقاد به ارواح جهانی بود. همه به ارواح، یا به قول ما گاهی اوقات شیاطین، اعتقاد داشتند. در ادیان بین‌النهرین، بسیاری از اوقات، این شیاطین فرزندان خدایان تلقی می‌شدند.

گاهی اوقات، اعتقاد بر این بود که آنها ارواح مردگان هستند. روح مردگانی که به درستی با پیشکشها خشنود نشده بود، می‌توانست به یک دیو تبدیل شود. همانطور که گفتیم، دیوها در قلمروهایی بین زمین، جایی که انسان‌ها زندگی می‌کردند، و آسمان‌ها، جایی که خدایان زندگی می‌کردند، ساکن بودند.

آنها ارواح آسمان هستند. در عهد جدید، پولس درباره رئیس نیروهای هوا صحبت می‌کند، و البته در آنجا درباره شیاطین صحبت می‌کند. بنابراین، آنجا قلمرو ارواح شیطانی بود.

شیاطین می‌توانند مسئول این بیماری باشند. آنها می‌توانند در دسر ایجاد کنند، اما هرگز واقعاً به عنوان عامل گناه انسان‌ها در نظر گرفته نشده‌اند. این به ما مربوط است.

بنابراین، دوباره، من معتقدم که در عهد عتیق، عمداً از موضوع شیاطین اجتناب شده است. در واقع، در درجه اول به این دلیل که این درک در بین اکثر مردمان باستان وجود داشت که شیاطین خدایان بودند. آنها خدایان فرعی هستند، اما آنها خدا بودند.

مضمون اصلی عهد عتیق، ایده اصلی که آنها می‌خواهند تثبیت کنند، این است که فقط یک خدا وجود دارد. بنابراین، نمی‌توانید زیاد در مورد ارواح شیطانی صحبت کنید زیرا این کار فقط برای مردم گیج‌کننده. خواهد بود. می‌دانید؟ در عهد عتیق هیچ کلمه‌ای معادل کلمه دیو در عهد جدید وجود ندارد.

وقتی کلمه دیو را می‌خوانیم، می‌دانیم که در عهد جدید درباره چه چیزی صحبت می‌کند. در عهد عتیق، ارواح مختلفی وجود دارند که به نظر دیو می‌آیند - شادیم، که به نظر می‌رسد دیوهای طوفان هستند، که در تثبیه ۳۲ به آنها اشاره شده است.

به نظر می‌رسد ساریم‌ها در لاویان ۱۷ و اشعیا ۳۴، بزهای دیو هستند. لیلیت، جادوگر شب. حالا، اشعیا ۳۴.

آزازل ممکن است همان دیو بز پشمالو باشد. می‌دانید، در مورد آن هم سوالاتی وجود دارد. حالا، در مورد همه این چهره‌ها بحث وجود دارد زیرا بسیاری از مردم معتقدند که اینها به دیوها اشاره دارند.

برخی دیگر فکر می‌کنند که آنها به حیوانات طبیعی اشاره دارند. در این متن، به نظر می‌رسد که شیاطین بسیار محتمل هستند. اما این شیاطین به عنوان موجوداتی که در مناطق بیابانی زندگی می‌کنند به تصویر کشیده شده‌اند و توسط اسرائیلی‌های مرتد پرستش می‌شوند.

و این یکی از دلایلی است که فکر نمی‌کنم اینجا در مورد حیوانات صحبت کنیم. چون بنی اسرائیل برای پرستش این ارواح به بیابان می‌رفتند، باز هم می‌توانستند در دسر ایجاد کنند، اما آنها را وسوسه‌گر نمی‌دانستند.

در آیین زرتشت، دیوها کمی متفاوت هستند زیرا نقش‌های مهمی در آنجا ایفا می‌کنند. دیوها نوجه‌های انگره مینیو هستند. آنها کارهای کثیف او را انجام می‌دهند.

آنها اسم دارند. تخصص دارند. آنها کارهای بدی انجام می‌دهند.

خیلی خب. ایده اینکه دیوها اسم دارند، آیا در عهد جدید آمده است؟ اوه، بله، هست. بله.

عیسی، در حال صحبت با شیاطین، می گوید: «به من بگویند، نام شما چیست؟» «و می گوید»: نام ما لشکر است، زیرا ما بسیاریم.» بنابراین، این ایده که شیاطین می توانند نام های شخصی داشته باشند، چیزی است که به نظر می رسد در عهد جدید جدید است. پادشاهان پارسی بین پرستش خدایان محلی که تحمل می شد و پرستش شیاطین که با خشونت با آن رفتار می شد، تمایز قائل می شدند.

ما قبلاً سخنان خشایارشا را در مورد چگونگی نابودی پرستش شیاطین خوانده ایم. بنابراین، آنها این تمایز آشکار را بین نیروهای مختلف و ویژگی های مختلف این نیروها قائل شدند. خدایان، خدایان هستند.

دیوها، دیو هستند. طبق آیین زرتشت، دیوها خدا نیستند. بنابراین آیا علاقه به دیوها در دوران بین دو عهد با تماس با آیین زرتشت تقویت شد؟ و فکر می کنم در این مورد، می توانیم ببینیم که قطعاً می توانسته چیزی باشد که به یهودیان کمک کند تا بفهمند چگونه ممکن است ارواح شیطانی در جهان وجود داشته باشند چگونه ممکن است ارواحی وجود داشته باشند که خدا نیستند، ارواحی که نیت های شیطانی نسبت به ما دارند، و ارواحی که فقط به طور آشفته کار نمی کنند، بلکه وظایف و تکالیفشان به نوعی هماهنگ است.

بنابراین، ایده ظهور و وجود اهریمن گرایی عهد جدید، یا حداقل الهام گرفتن از برخی از این ایده ها از زرتشتی گری برای من، کاملاً محتمل است. حال، زندگی پس از مرگ. این آخرین موردی است که می خواهیم در اینجا در مورد آن صحبت کنیم، و به نوعی یکی از نمونه های کلاسیکی است که محققان کتاب مقدس برای صحبت در مورد تأثیر زرتشتی گری از آن استفاده می کنند.

عهد عتیق علاقه ی زیادی به موضوع زندگی پس از مرگ ندارد. و این کمی تعجب آور است زیرا این یک ایده است، موضوعی که همسایگان باستانی اسرائیل در خاور نزدیک را کاملاً مجذوب خود کرده بود. منظورم این است که مصریان این اهرام غول پیکر را ساختند تا روح فراعنه خود را پس از مرگ حفظ کنند.

کارگران، یعنی مردم عادی در پادشاهی قدیم مصر، می خواستند در سایه هرم دفن شوند تا بتوانند پس از مرگ به زندگی ادامه دهند. البته در پادشاهی های میانی و بعدی، مردم عادی حتی مومیایی می شدند تا بتوانند از مرگ جان سالم به در ببرند. در شهرهای کنعان، مانند اریحا، آنها به معنای واقعی کلمه مردگان را زیر کف خانه ها دفن می کردند تا بتوانند پس از مرگشان به مراقبت از ارواح خود ادامه دهند.

در بین النهرین، مقبره های داریم که مجهز به لوله های تغذیه هستند تا مردم بتوانند شراب را در مقبره ها بریزند تا مردگان را شاد نگه دارند. بنابراین، در سراسر اسرائیل، افرادی داریم که شیفته ی این ایده ی زندگی پس از مرگ هستند. و سپس عهد عتیق را می خوانیم و تقریباً هیچ چیز نمی خوانیم.

خب، تقریباً هیچ چیز، اما آنچه وجود دارد کمی جای سوال دارد. در عهد عتیق، مردگان اغلب نیمه خدایان در نظر گرفته می شدند. ایده روح فرد متوفی به عنوان یک موجود الهی نسبتاً رایج بود.

و ما حتی این را کمی در برخی از متون عهد عتیق می بینیم، زمانی که شائول، پادشاه، نزد جادوگر عیندور می رود و از او می خواهد که روح سموئیل را احضار کند. وقتی آن روح ظاهر می شود، جادوگر عیندور از ترس فریاد می زند. و شائول می گوید، چه می بینی؟ و او می گوید من خدایی را می بینم که از زمین برمی خیزد.

بنابراین، این ایده که ارواح مردگان به نوعی خدایان بودند، حتی در اسرائیل نیز رایج و وجود داشت. و بنابراین وقتی موضوع اصلی عهد عتیق اثبات این است که فقط و فقط یک خدا وجود دارد، می توانید درک کنید که چرا آنها ممکن است کمی با وسواس همه نسبت به ارواح مردگان مشکل داشته باشند، در حالی که درک عمومی این بود که اینها خدایان هستند.

اهمیت غذا دادن به مردگان. قبلاً کمی در مورد آن صحبت کردم. آیا عهد عتیق عمداً در بیشتر روایت‌های خود از موضوع زندگی پس از مرگ اجتناب می‌کرد؟ فکر می‌کنم همینطور است.

فکر می‌کنم همینطور است. فکر می‌کنم تا اواخر عهد عتیق نبود که می‌شد با کمی صراحت در مورد ایده زندگی پس از مرگ صحبت کرد. البته این به آن معنا نیست که در کتاب اشعیا و کتاب حزقیال تصاویری وجود داشته که در مورد رستاخیز صحبت می‌کند.

اما جالب اینجاست که از این تصویرسازی برای صحبت در مورد احیای مجدد ملت استفاده شده است، نه احیای مجدد افراد به صورت جداگانه. ایده زنده ماندن یک فرد پس از مرگ و بازگشت دوباره به زندگی چیزی است که در عهد عتیق نمی‌بینید. در واقع، تا زمانی که به آخرین کتابی که در عهد عتیق نوشته شده است، یعنی کتاب دانیال، نرسیدید، متوجه آن نمی‌شوید.

بنابراین، ایده‌های رستاخیز در اواخر عهد عتیق شروع به ظهور می‌کنند. اکنون، ما درباره این مکان به نام شئول می‌شنویم. مردگان به بهشت نمی‌روند.

شما هرگز در عهد عتیق جایی پیدا نمی‌کنید که از رفتن مردگان به بهشت صحبت کند. به همین دلیل، در عهد جدید هم چیز زیادی در این مورد وجود ندارد. اما به هر حال، ایده رفتن مردگان به بهشت را پیدا نمی‌کنید.

آنها در شئول منتظر رستاخیز بدن‌هایشان هستند. در طول دوره بین دو عهد، شاهد تنوع دیدگاه‌ها در مورد رستاخیز هستیم. در کتاب اول مکابیان، که قبلاً در مورد آن صحبت کردم، هیچ اشاره‌ای به رستاخیز مردگان نشده است.

امید شما برای زندگی پس از مرگ این است که کسی شما را به یاد بیاورد و پس از مرگتان چیزهای خوبی درباره شما بگوید. مکابیان دوم، صالحان دوباره به زندگی بازخواهند گشت. مردگان در قبر خواهند ماند و خواهند پوسید.

و البته می‌بینیم که این امر تا دوران عهد جدید ادامه یافته است. صدوقیان در دوران عهد جدید منکر وجود چیزی به نام رستاخیز مردگان بودند. از سوی دیگر، فریسیان به رستاخیز مردگان بسیار اعتقاد دارند.

ما همچنین در بسیاری از متون، ایده رستاخیز مضاعف، رستاخیز همه مردم، افراد خوب، برای زندگی ابدی سعادت‌مند و رستاخیز افراد بد برای عذاب ابدی در دریاچه آتش را داریم. آیا باورهای زرتشتی بر ایده‌های یهودیان در مورد زندگی پس از مرگ تأثیر گذاشته است؟ همانطور که قبلاً اشاره کردم، این نوعی مثال کلاسیک است که محققان برای صحبت در مورد تأثیر زرتشت در یهودیت از آن استفاده می‌کنند، زیرا طبق بسیاری از متون زرتشتی، زرتشتیان درک بسیار دقیقی از زندگی پس از مرگ دارند. اما نکته اینجاست.

ما نمی‌دانیم این ایده‌ها چه زمانی مطرح شده‌اند. بنابراین زرتشتیان از دریاچه‌ای از آتش و عبور مردگان و صالحان خوب از دریاچه‌ای از آتش صحبت می‌کنند. صالحان، وقتی از این دریاچه آتش عبور می‌کنند، پاک می‌شوند.

آنها مقدس و آماده حضور خدا می‌شوند. شر، وقتی از این دریاچه آتش عبور می‌کنند، خب، می‌سوزند. و بنابراین آن تصویر می‌تواند به نوعی با مثلاً کتاب مکاشفه و عهد جدید سازگار باشد.

اما ما نمی‌دانیم این تصویرسازی از کجا آمده است. آیا یهودیت تحت تأثیر زرتشتی‌گری بوده است، یا این موردی بوده که آنها به نوعی بر یکدیگر تأثیر گذاشته‌اند؟ بنابراین، چیزی که می‌خواهم بگویم این است که البته، ممکن است زرتشتی‌گری در تفکر یهودی در امتداد خطوطی که قبلاً در کتاب جامعه در حال توسعه بودند، تأثیر گذاشته باشد. ما نویسنده‌ی جامعه را داریم که ایده‌ی زندگی پس از مرگ را زیر سوال می‌برد.

و در یک جا، او می‌گوید، خب، چه کسی می‌تواند بگوید، می‌دانید، چه کسی می‌تواند بگوید که آیا داستان روح یک انسان بالا می‌رود و روح یک حیوان پایین می‌رود؟ واقعاً چه کسی می‌تواند بگوید؟ او در این مورد به نوعی لادری است، درست است؟ و این با آنچه در عهد جدید می‌خوانیم، بسیار متفاوت است، جایی که به ما گفته شده است که مردگان دوباره زنده خواهند شد، که ما مانند عیسی قیام خواهیم کرد. البته، می‌دانید ما از رستاخیز عیسی مسیح بهره‌مند شده‌ایم. اما آن وسواس با عهد جدید، آن وسواس با ایده زندگی پس از مرگ، می‌توانسته با آن نوع تماس با زرتشتی‌گری تقویت شده باشد.

اما باز هم، نمی‌توانیم با قطعیت این را بگوییم، زیرا می‌دانیم که در عهد عتیق تصاویری وجود داشته که از زبان رستاخیز استفاده می‌کرده است. این تصاویر از جایی آمده‌اند. آیا این ایده‌ها از قبل وجود داشته‌اند و حتی قبل از دوره بین دو عهد، در میان مردم یهودا رواج داشته‌اند؟ به نظر من محتمل است.

و بنابراین، آنچه که ما ممکن است دیده باشیم، باز هم تشویقی برای یهودیان است که در این راستا فکر کنند، اما لزوماً به این معنا نیست که این ایده‌ها در واقع از آیین زرتشت سرچشمه گرفته و سپس توسط یهودیت پذیرفته شده‌اند. با این اوصاف، ما ایده تأثیر پارسیان را کنار می‌گذاریم، اما باید به خاطر داشته باشیم که تماس بین یهودیان و ایرانیان قرن‌ها پس از سقوط امپراتوری پارس ادامه یافت. و بنابراین فرصت‌های تماس و لقاح متقابل برای مدت زمان زیادی ادامه یافت.

ما نباید از این ایده بترسیم که یهودیان ممکن است از تماس با مردمان دیگر چیزی در مورد خدای خود آموخته باشند. و این درس خوبی برای ما نیز هست. می‌دانید، من فکر نمی‌کنم که یادگیری در مورد ادیان همسایگانمان برای ما ارتداد باشد.

پرستش خدایان آنها چیز دیگری است، اما یادگیری در مورد آنها، البته، می‌تواند تجربه‌ای غنی برای همه ما باشد. این

تونی توماسینو و آموزه‌های او در مورد یهودیت قبل از عیسی است. این جلسه ۴، تأثیر ایرانیان بر قوم یهود است.